

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گریزگاه بی‌گامی

در شرح فصوص شیخ طایبی (۳۷)

پنج‌شنبه ۳۰-۰۵-۱۴۳۴؛ ۲۲-۰۱-۱۳۹۲-۱۱-۰۴-۲۰۱۳

I. فص حکمت نفثی در کلمه شیثی

1. متن و ترجمه:

فَمِمَّا مِنْ جَهْلٍ فِي عِلْمِهِ فَقَالَ، "وَالْعَجْزُ عَنْ ذَلِكَ الْإِدْرَاكِ إِدْرَاكَ"، وَ مِمَّا مِنْ عِلْمٍ فَلَمْ يَقُلْ مِثْلَ هَذَا وَ هُوَ أَعْلَى الْقَوْلِ، بَلْ أَعْطَاهُ الْعِلْمُ السُّكُوتَ، كَمَا أَعْطَاهُ الْعَجْزُ. وَ هَذَا هُوَ أَعْلَى عِلْمٍ بِاللَّهِ. وَ لَيْسَ هَذَا الْعِلْمُ إِلَّا لَخَاتِمِ الرُّسُلِ وَ خَاتِمِ الْأَوْلِيَاءِ، وَ مَا يَرَاهُ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ إِلَّا مِنْ مَشْكَاتِ الرُّسُولِ الْخَاتِمِ، وَ لَا يَرَاهُ أَحَدٌ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ إِلَّا مِنْ مَشْكَاتِ الْوَلِيِّ الْخَاتِمِ، حَتَّى أَنَّ الرُّسُلَ لَا يَرَوْنَهُ - مَتَى رَأَوْهُ - إِلَّا مِنْ مَشْكَاتِ خَاتِمِ الْأَوْلِيَاءِ: فَإِنَّ الرِّسَالَةَ وَ النُّبُوَّةَ - أَعْنِي نُبُوَّةَ التَّشْرِيعِ، وَ رِسَالَتَهُ - تَنْقُطَعَانِ، وَ الْوِلَايَةُ لَا تَنْقُطِعُ أَبَدًا.

بعضی از ما اظهار جهل می‌نماید در علم خود و می‌گوید، "و الْعَجْزُ عَنْ ذَلِكَ الْإِدْرَاكِ إِدْرَاكَ" (و عجز از درک إدراك است)، و برخی از ما علم یافت و مثل این را نگفت، و آن برترین قول است، بلکه علم او را سکوت بخشید، چنانچه او (آن دیگری) را عجز بخشید. و این برترین عالم است به الله. و نیست این علم مگر برای خاتم رسل و خاتم اولیاء، و هیچ یک از انبیاء و رسل ندیده‌است آن را مگر از مشکات رسول خاتم، و هیچ یک از اولیاء ندیده‌است آن را مگر از مشکات ولی خاتم، حتی رسل نمی‌بینند آن را - هنگامی که می‌بینند آن را - مگر از مشکات خاتم اولیاء، چه رسالت و نبوت - یعنی نبوت تشریع، و رسالت آن - منقطع می‌شوند، ولی ولایت هرگز منقطع نمی‌شود.

فَالْمُرْسَلُونَ، مِنْ كَوْنِهِمْ أَوْلِيَاءُ، لَا يَرَوْنَ مَا ذَكَرْنَاهُ إِلَّا مِنْ مَشْكَاتِ خَاتِمِ الْأَوْلِيَاءِ، فَكَيْفَ مِنْ دُونِهِمْ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ؟ وَ إِنْ كَانَ خَاتِمُ الْأَوْلِيَاءِ تَابِعًا فِي الْحُكْمِ لِمَا جَاءَ بِهِ خَاتِمُ الرُّسُلِ مِنَ التَّشْرِيعِ، فَذَلِكَ لَا يَقْدَحُ فِي مَقَامِهِ وَ لَا يُنَاقِضُ مَا دَهَبْنَا إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ مِنْ وَجْهِ يَكُونُ أَنْزَلَ كَمَا أَنَّهُ مِنْ وَجْهِ يَكُونُ أَعْلَى. وَ قَدْ ظَهَرَ فِي ظَاهِرِ شَرْعِنَا مَا يُؤَيِّدُ مَا دَهَبْنَا إِلَيْهِ فِي فَضْلِ عَمَرَ فِي أُسَارَى بَدْرِ بِالْحُكْمِ فِيهِمْ، وَ فِي تَأْيِيرِ النَّحْلِ. فَمَا يَلْزَمُ الْكَامِلُ أَنْ يَكُونَ لَهُ التَّقَدُّمُ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَ فِي كُلِّ مَرْتَبَةٍ، وَ إِنَّمَا نَظَرُ الرِّجَالِ إِلَى التَّقَدُّمِ فِي رُتْبَةِ الْعِلْمِ بِاللَّهِ. هُنَالِكَ مَطْلَبُهُمْ. وَ أَمَّا حَوَادِثُ الْأَكْوَانِ فَلَا تَعْلُقُ لِخَوَاطِرِهِمْ بِهَا، فَتَحَقِّقُ مَا ذَكَرْنَاهُ.

پس، مرسلون، از حیث ولی بودن‌شان، نمی‌بینند آنچه را ذکر نمودیم مگر از مشکات خاتم اولیاء، تا چه رسد به کسانی از اولیاء که پایین‌تر از ایشان هستند؟! هرچند خاتم اولیاء در حکم تابع آن چیزی است که خاتم رسل آورده است از تشریع، و این آسیبی نمی‌رساند به مقام او و نقض نمی‌کند آنچه را گفتیم، چه او از وجهی پایین‌تر است چنانچه از وجهی [دیگر] برتر است. و ظاهر شده است در ظاهر شرع آنچه تأیید می‌کند آنچه را گفتیم، در برتری عمر در مورد اسیران [جنگ] بدر با حکم کردن درباره آنها، و در [حدیث] تأییر نخل. و لازم نیست که امل تقدّم داشته باشد در هر چیزی و در هر مرتبه‌ای، و مردان را نظر تنها در تقدّم در رتبه علم به الله است، آنجاست مطلوب آنان. و اما حوادث اکوان، خواطر ایشان تعلقی به آنها ندارد. پس، تحقق بخش آنچه را یاد کردیم!

وَ لَمَّا مَثَلَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ - النُّبُوَّةَ بِالْحَائِطِ مِنَ اللَّيْلِ وَ قَدْ كُمُلَ سَوَى مَوْضِعِ لَبَنَةٍ، فَكَانَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ - تِلْكَ اللَّبَنَةُ. غَيْرَ أَنَّهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ - لَا يَرَاهَا إِلَّا كَمَا قَالَ لَبَنَةٌ وَاحِدَةٌ.

و چون نبی - صلی الله علیه و سلم - نبوت را به مثل دیواری از خشت همانند کرد که کامل شده بود مگر جای یک خشت، او - صلی الله علیه و سلم - همان خشت بود، جز این که او - صلی الله علیه و سلم - نمی‌بیند آن را چنانچه فرمود مگر یک خشت. وَ أَمَّا خَاتِمُ الْأَوْلِيَاءِ، فَلَا بُدَّ لَهُ مِنْ هَذِهِ الرُّوْيَا، فَيَرَى مَا مَثَلُهُ بِهِ رَسُولُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ -، وَ يَرَى فِي الْحَائِطِ مَوْضِعَ لَبَنَتَيْنِ، وَ اللَّيْنُ مِنْ ذَهَبٍ وَ فَضَّةٍ. فَيَرَى اللَّبَنَتَيْنِ اللَّتَيْنِ تَنْقُصُ الْحَائِطُ عَنْهُمَا وَ تَكْمُلُ بِهِمَا، لَبَنَةٌ ذَهَبٍ وَ لَبَنَةٌ فَضَّةٍ. فَلَا بُدَّ أَنْ يَرَى نَفْسَهُ تَنْطَبِعُ فِي مَوْضِعِ تَبْيِكَ اللَّبَنَتَيْنِ، فَيَكُونُ خَاتِمُ الْأَوْلِيَاءِ تَبْيِكَ اللَّبَنَتَيْنِ. فَيَكْمُلُ الْحَائِطُ.

و اما خاتم اولیاء، نیز ناگزیر همین رویا را خواهد بود، و ببیند آنچه را رسول - صلی الله علیه و سلم - مثل زد به آن، ولی ببیند در دیوار جای دو خشت را [خالی]، و خشت از طلا و نقره است. ببیند دو خشتی را که دیوار کم دارد آنها را و کامل می‌شود با آن دو، خشتی از طلا است و خشتی از نقره. پس، ببیند خود را که قرار می‌گیرد در جای آن دو خشت. بنابراین، خاتم اولیاء آن دو خشت است، و کامل می‌شود دیوار.

و السَّبَبُ الْمَوْجِبُ لِكَوْنِهِ رَأَاهَا لَبْتَيْنِ أَنَّهُ تَابِعٌ لِشَرْعِ خَاتَمِ الرُّسُلِ فِي الظَّاهِرِ وَ هُوَ مُؤْضِعُ اللَّيْنَةِ الْفِضَّةِ، وَ هُوَ ظَاهِرُهُ وَ مَا يَتَّبِعُهُ فِيهِ مِنَ الْأَحْكَامِ، كَمَا هُوَ آخِذٌ عَنِ اللَّهِ فِي السِّرِّ مَا هُوَ بِالصُّورَةِ الظَّاهِرَةِ مُتَّبِعٌ فِيهِ، لِأَنَّهُ يَرَى الْأَمْرَ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ، فَلَا بُدَّ أَنْ يَرَاهُ هَكَذَا وَ هُوَ مُؤْضِعُ اللَّيْنَةِ الذَّهَبِيَّةِ فِي الْبَاطِنِ، فَإِنَّهُ أَخَذَ مِنَ الْمَعْدِنِ الَّذِي يَأْخُذُ مِنْهُ الْمَلَكُ الَّذِي يُوجِبِي بِهِ إِلَى الرُّسُولِ.

سببی که موجب می‌شود آن را دو خشت ببیند آن است که او تابع شرع خاتم رسولان است در ظاهر، و او جای خشت نقره‌ای است، و آن ظاهر اوست و آنچه متابعت می‌کند او را در آن از احکام، چنانچه او گیرنده است از خدا در سر آنچه را او در صورت ظاهری متابعت است در آن، زیرا او می‌بیند امر را همان سان که هست، و باید که چنین ببیندش، پس او جای خشت طلائی است در باطن، زیرا او می‌گیرد از همان معدنی که می‌گیرد از آن فرشته‌ای که آن را وحی می‌نماید به رسول. فَإِنْ فَهِمْتَ مَا أَشْرْتُ بِهِ فَقَدْ حَصَلَ لَكَ الْعِلْمُ النَّافِعُ بِكُلِّ شَيْءٍ. فَكُلُّ نَبِيٍّ مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى آخِرِ نَبِيٍّ مَا مِنْهُمْ أَحَدٌ يَأْخُذُ إِلَّا مِنْ مَشَاكَاةِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَ إِنْ تَأَخَّرَ وَجُودُ طِينَتِهِ، فَإِنَّهُ بِحَقِيقَتِهِ مُوجُودٌ، وَ هُوَ قَوْلُهُ- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ - "كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ". وَ غَيْرُهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَا كَانَ نَبِيًّا إِلَّا حِينَ بُعِثَ.

پس، اگر فهمیدی آنچه را اشاره کردیم بدان، حاصل شده باشد برایت علم نافع به هر چیزی. پس، هر نبی‌ایی از آدم تا آخرین، هیچ یک از ایشان نیست مگر آن که از مشکات خاتم انبیاء می‌گیرد هر چند تأخر داشته باشد وجود طینت (گلی) او، زیرا به حقیقت خود موجود بوده است، و این همان قول او- صلی الله علیه و سلم- است که فرمود، "نبی بودم در حالی که آدم بین آب و گل بود"، و غیر او از انبیاء نبی نبودند مگر هنگامی که مبعوث شده بودند.

وَ كَذَلِكَ خَاتَمُ الْأَوْلِيَاءِ كَانَ وَ لِيَا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ، وَ غَيْرُهُ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ مَا كَانَ وَ لِيَا إِلَّا بَعْدَ تَحْصِيلِهِ شَرَائِطَ الْوَلَايَةِ مِنَ الْأَخْلَاقِ الْإِلَهِيَّةِ فِي الْإِنْصَافِ بِهَا مِنْ كَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى تُسَمَّى "بِالْوَلِيِّ الْحَمِيدِ". فَخَاتَمُ الرُّسُلِ مِنْ حَيْثُ وَ لَاتِيهِ، نَسَبُهُ مَعَ الْخَاتَمِ لِلْوَلَايَةِ نَسَبُهُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ مَعَهُ، فَإِنَّهُ الْوَلِيُّ الرَّسُولُ النَّبِيُّ.

و همین‌سان خاتم اولیاء ولی بوده است در حالی که آدم بین آب و گل بود، و غیر او از اولیاء ولی نبودند مگر بعد تحصیل شرائط ولایت، از اخلاق الهی در انصاف به آنها، چه الله- تعالی- "الولی الحمید" نامیده می‌شود. پس، خاتم رسولان از حیث ولایتش، نسبتش به خاتم ولایت نسبت انبیاء و رسل است به او، چه او ولی و رسول و نبی است.

وَ خَاتَمُ الْأَوْلِيَاءِ الْوَلِيُّ الْوَارِثُ الْآخِذُ عَنِ الْأَصْلِ الْمُشَاهِدِ لِلْمَرَاتِبِ. وَ هُوَ حَسَنَةٌ مِنْ حَسَنَاتِ خَاتَمِ الْمُرْسَلِ مُحَمَّدٍ- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ - مُقَدَّمُ الْجَمَاعَةِ وَ سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ فِي فَتْحِ بَابِ الشَّفَاعَةِ. فَعَيَّرَ حَالًا خَاصًّا مَا عَمَّمَ.

و خاتم اولیاء ولی وارث و گیرنده از اصل و مشاهد مراتب است. و او حسنه‌ای است از حسنات خاتم مُرْسَل، محمد- صلی الله علیه و سلم-، پیش داشته شده جماعت و سید فرزندان آدم در گشودن باب شفاعت. پس، تعیین فرمود حالی خاص را که تعمیم نیافت.

وَ فِي هَذَا الْحَالِ الْخَاصِّ تَقَدَّمَ عَلَى الْأَسْمَاءِ الْإِلَهِيَّةِ، فَإِنَّ الرَّحْمَنَ مَا شَفَعَ عِنْدَ الْمُنتَقِمِ فِي أَهْلِ الْبَلَاءِ إِلَّا بَعْدَ شَفَاعَةِ الشَّافِعِينَ. فَقَارَ مُحَمَّدٌ- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ - بِالسِّيَادَةِ فِي هَذَا الْمَقَامِ الْخَاصِّ. فَمَنْ فِيهِمُ الْمَرَاتِبُ وَ الْمَقَامَاتُ لَمْ يَغْسُرْ عَلَيْهِ قَبُولُ مِثْلِ هَذَا الْكَلَامِ.

و در این حال خاص، تقدّم یافت برای اسماء الهیه، چه "الرحمن" شفاعت نکرد نزد "المنتقم" درباره اهل بلاء مگر بعد شفاعت شفاعت‌گران. پس، محمد- صلی الله علیه و آله و سلم- دست یافت به سیادت در این مقام خاص، و هر کس که مراتب و مقامات را بفهمد، قبول مثل چنین سخنی برای او دشوار نباشد.

2. شرح جندی: در شرح فصوص الحکم موبدالذین (ص ۲۵۴-۲۴۵) چنین آمده است:

او- رضی الله عنه- فرمود: وَ مِنَّا مَنْ عَلِمَ فَلَمْ يَفْعَلْ مِثْلَ هَذَا وَ هُوَ أَعْلَى الْقَوْلِ، بَلْ أَعْطَاهُ الْعِلْمَ السُّكُوتَ، كَمَا أَعْطَاهُ الْعَجْزَ. وَ هَذَا هُوَ أَغْلَى عَالِمٍ بِاللَّهِ. وَ لَيْسَ هَذَا الْعِلْمُ إِلَّا لِحَاتَمِ الرُّسُلِ وَ خَاتَمِ الْأَوْلِيَاءِ، وَ مَا يَرَاهُ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ إِلَّا مِنْ مَشَاكَاةِ الرُّسُولِ الْخَاتَمِ، وَ لَا يَرَاهُ أَحَدٌ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ إِلَّا مِنْ مَشَاكَاةِ الْوَلِيِّ الْخَاتَمِ.

(و برخی از ما علم یافت و مثل این را نگفت، و آن برترین قول است، بلکه علم او را سکوت بخشید، چنانچه او (آن دیگری) را عجز بخشید. و این برترین عالم است به الله. و نیست این علم مگر برای خاتم رسل و خاتم اولیاء، و هیچ یک از انبیاء و رسل ندیده‌است آن را مگر از مشکات رسول خاتم، و هیچ یک از اولیاء ندیده‌است آن را مگر از مشکات ولی خاتم.)

این عبد- که خدا تأیید فرمایدش به توسط خود- می‌گوید: متحقّق به این شهود در این مقام کسی است که عین ثابت و صورت معلومیت او برای الله در ازل مخصوص نیست به خصوصیتی جزوی، بلکه محیط کلی است در مظهریت خود از روی إحاطه اُحدی جمعی، که جمع می‌کند در مظهریت عین غیبی خود حقائق همه مظهریات را، و آن عین اعیان و حقیقت حقائق است ... تجلی در این مقام إحاطه به غایت علم و سکوت و عدم حیرت می‌بخشد او را، بلکه می‌بخشد او را تحقّق به کلّ حقیقت- چنانچه کلّ هست- و سکوت، و این شهود نباشد مگر برای حقیقت انسانی کمالی محمدی ازلی اولی و ابدی ختمی، و آن حقیقة الحقائق اُحدی جمعی ازلی ابدی بین جمیع جمعیات سرمدی است. پس، فهم کن!

و چون خدا روزی تو فرماید فهم آن را و کشف آن با ایمان به آنچه را گفتیم، بدان که این حقیقت جمعی اُحدی کمالی تعینی دارد اُحدی جمعی کمالی در مرتبه [ظاهریّت و] باطنیّت خود، و غیب و ملکوتش. پس، ظاهریتش نبوّت است، و باطنیتش ولایت.... اما ظاهریتش- و آن جهت نبوّتش است-، آینه ذات ألوهیت و مظهر و مجلا و منظر آن و عرش اُحدیّت جمعی حقائق وجوبی و احکام فعلی ربوبیت است. و باطن آن- که ولایتش است- آینه هویت حقیقت اُحدی جمعی مطلق است. و برای هر یک از دو مرتبه نبوّت و ولایت جمع و تفصیلی است.

و جمع دو جمع است: جمع قبل تفصیل، و جمع بعد تفصیل. و برای هر یک از این دو جمع تعینی است در دو مرتبه فعل و تأثیر و وجود، و انفعال و تأثر [و امکان] و جمع بین دو جمع در اُحدیّت جمع دو مرتبه است.

جمع اول در مرتبه اولی علیا برای حقائق وجوب و ألوهیت و رقائق اسماء و ربوبیت است، که آن برای خدای واحد قهار اُحد است، و مظهر ظاهر این جمع در مقام تفصیل مجموع عوالم است، امری و خلقیّشان با کثرت اجناس و انواعشان و تفصیل غیر متناهی و گستردگیشان، به خاطر آن که ظهور آثار الهی و احکام اسماء ربوبی به نحو تمام و تفصیل در همه عالم است. پس، جمیع عوالم مظاهر تفصیل اسماء الهی است، و ألوهیتی که دارای این جمعیت محیط به حقائق فعل و تأثیر و وجوب ذاتی مستلزم جمعیت جمع حقائق کونیه انفعالیّه تفصیلیّه است بر تامترین وجه، تا ظاهر نماید آثار و احکامش را، و آن مجموع عالم است، و مظهرش در مرتبه جمع اول جامع قبل تفصیل در مرتبه مظهریت جمعی آدم- علیه السلام- است و او انسان اول است، و از آن است تفصیل اُحدی جمعی، چنانچه جمع قبل تفصیل اسمائی برای الله است، همان گونه که اُحدیّت جمع اول بعد تفصیل مظهری کیانی عالمی برای اولین انسان است از حیث صورت.

و تفصیل اُحدی جمعی مظهری از او بر دو وجه است: معنوی و صوری، زیرا هر یک از دو جمع در هر یک از دو مرتبه ظهور و بطون- یعنی ولایت و نبوّت- یا جمع الفرق است، یا جمع الجمع است. پس، جمعیتی که در آدم- علیه السلام- بود جمعیت اُحدی جمعیات صور مظهری عنصری انسانی است قبل تفصیل، و آن صورت جمع تجمع ظاهریت مظاهر اُحدی جمعی است. و این جمع در مرتبه تفصیل جمعی مظاهری دارد که کملین نوع انسانی از انبیاء و اولیاء از آدم- علیه السلام- تا ختم ظاهر و ختم باطن باشند، و تفصیل جمعیت الهی جمیع اسماء- که به شمارش در نمی آید- ظاهر می باشد با تفصیل در تفصیل صور عالم فرقانی چنانچه گذشت. پس، صور حجابیات جمعیات این تفصیل فرقانی جمعی همان کفار مذکورون در قرآن می باشند از فراعنه، و تفصیل اُحدیّت جمعی انسانی نوری حقی در انسان های کامل می باشند تا ختم، و ختم اُحدیّت جمع جمعی انسانی است، و برای این مرتبه است اُحدیّت جمع جمیع محامد و کمالات ذاتی و الهی:

پس اگر در مرتبه مظهری انسانی کمالی باشد- که نبوّت است-، انسان قائم به این اُحدیّت جمعی کمالی خاتم انبیاء و رسل، محمد بن عبد الله، المصطفی، رسول الله و خاتم النبیین- صلی الله علیه و سلم- است، برگزید او را خدا به خاطر کمال اُحدیّت جمع الجمع حکمت های الهی ربّانی و حقائق وجوبی فعلی مؤثر در مرتبه کمالی انسانی، و او همان حامل لواء حمد و حمد حمد است، که مأوای جمیع محامد جمع و مجامع حمد است.

و این حقیقت ختمی نبوی با خبر می کند جمیع حقائق مظهری انسانی را از حقائق جمع الهی، و برای همین، نبی بود در حالی که آدم بین آب و گل بود، و تعینی برای حقیقت آدم نبود مگر در آب الهی، و آن آب حیات و طهارت فطری است که در نفس نبوّت است. پس فهم کن!

و اگر اُحدیّت جمع جمیع کمالات و محامد مذکور در باطن مرتبه کمالی انسانی الهی ذاتی باشد- که آن همان ولایت است- انسان قائم به باطن اُحدیّت جمع جمیع کمالات است، چنانچه اُحدیّت جمع جمع خصوصی باشد، خاتم ولایت محمدی خاص است، و او کامل ترین ورثه محمد- صلی الله علیه و سلم- است در مرتبت ختمی، و چنانچه اُحدیّت جمع جمع عالم در روح باطن اُحدیّت جمعی انسانی کمالی باشد، انسان قائم به آن عیسی روح الله و کلمه اوست، که خاتم ولایت عامّه به طور مطلق است در آخر نشأه مخصوص او به ولایت. و چون دانستی این اصول را، دانسته باشی که اسم حقیقت انسانی کمالی جمعی اُحدی بر سبیل مطابقت "محمد" است. پس، اگر جمعیت از حیث ظاهریت و نبوّت باشد، مظهرش اُحدیّت جمع جمع حقائق وجوبی و نسبت های الهی و ربوبی است، و برای این جمع اختصاصی ختمی روح و معنایی و صورتی است. صورت جمع می کند بین روح و معنی، زیرا آن اُحدیّت جمع معنوی و روحی و لوازم و خصائص آنهاست، و چون اجتماع بایند حقائق و معانی اجتماع اُحدی، ظاهر شود بر آنها صورت تسویه الهی، و خدا بدمد در آن با نفس رحمانی خود روح اُحدی جمعی کمالی ای را که جامع بین جمعیت روحی و جمعیت معنوی حقیقی و جمعیت جسدانی بشری است، [و] او محمد- صلی الله علیه و سلم- است، و مخصوص به جمعیت ظاهری ابو البشر است. و مخصوص به جمعیت روح، باطنی روح الله و کلمه اوست. و مخصوص به جمعیت جمع بین جمعیات اُحدی مذکور در باطن مرتبه معنوی حقیقی، خاتم ولایت خاصه محمد بن علی بن محمد بن محمد بن محمد بن العربی انشاء کننده فصوص- رضی الله عنه- است [پاورقی سید جلال الدین آشتیانی: می گویم جامع بین مرتبه روحانی باطنی و ظاهری ولی مطلق است که ولایتش بر قلب حقیقت محمدیه است، و از آن تعبیر می شود به ولایت خاصه، که علی بن ابی طالب است به اعتباری، و مهدی موعود به اعتباری دیگر، به خاطر جمع نمودنشان بین نسبت معنوی و ظاهری]. و جمعیت این ختم جامع بین روح جمعیت و معنا و صورت آن، که مستلزم

ظاهریّت آن است با حقیقت و فحوای آن، و نسبتش به خاتم نبوت نسبت فرزند صلبی است به حقیقت و نسبت روح نسبت به فرزند غیر صلبی، و ختمیت بطون و ولایت مشترک است بین این دو، و پی نبرد مقام این ختم خصوصی نشد از اولیاء الله متقدّم مگر امام علامه محمد بن علی ترمذی حکیم، صاحب نوادر الأصول...

او- رضي الله عنه- گفت: حَتَّى أَنْ الرُّسُلَ لَا يَرُونَهُ- مَتَى رَأَوْهُ- إِلَّا مِنْ مَشْكَاتٍ خَاتَمِ الْأَوْلِيَاءِ: فَإِنَّ الرِّسَالَةَ وَ النُّبُوَّةَ- أَعْنِي نُبُوَّةَ التَّشْرِيعِ، وَ رِسَالَتَهُ- تَنْقُطَعَانِ، وَ الْوِلَايَةُ لَا تَنْقُطَعُ أَبَدًا. فَأَلْمَرْسَلُونَ، مِنْ كَوْنِهِمْ أَوْلِيَاءُ، لَا يَرُونَ مَا دَكَّرْنَاهُ إِلَّا مِنْ مَشْكَاتٍ خَاتَمِ الْأَوْلِيَاءِ، فَكَيْفَ مِنْ دُونِهِمْ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ؟

(حتّى رسل نمی بینند آن را - هنگامی که می بینند آن را- مگر از مشکات خاتم اولیاء، چه رسالت و نبوت- یعنی نبوت تشریع، و رسالت آن- منقطع می شوند، ولی ولایت هرگز منقطع نمی شود. پس، مرسلون، از حیث ولی بودنشان، نمی بینند آنچه را ذکر نمودیم مگر از مشکات خاتم اولیاء، تا چه رسد به کسانی از اولیاء که پایین تر از ایشان هستند؟!)

این عبد- که خدا تاییدش فرماید با خود- می گوید: مشکات خاتم اولیاء عبارت است از ولایت خاصّه محمدیه، و مشکات خاتم انبیاء عبارت است از نبوت خاصّه ختمیه شرعیّه، و آن اختصاص دارد از الله برای رسولش با خصوصیتی ذاتی که برای او می باشد- صلی الله علیه و سلم- با این مقام واجب شد خاتم النبیین بودن او، و آن احدیّت جمع نبوّاتی است که متفرّق بود در جمیع انبیاء، و آنها صور تفصیل آن بودند، و نبی- صلی الله علیه و سلم- صورت احدیّت جمع آنها است، و به خاطر آن که نبوت ظاهر ولایت است، و ولایت باطن آن، زیرا که نبوت عبارت است از نسبتی اختصاصی برای نبی- صلی الله علیه و سلم- بین امتش و الله از جهت واسطه بودنش بین او- تعالی- و آنها، و این نسبت وسیله نامیده شد، که با آن امت او توسّل می جویند سوی الله. و ولایت او عبارت است از نسبتی که بین الله و بین نبی است بدون وساطت احدی، که اشاره فرمود به آن با قول خود، "لَسْتُ كَأَحَدِكُمْ"، "لَسْتُ كَهَيْئَتِكُمْ"، و آن را فضیلت نامید، و تشویق فرمود امت هنگام آذان به درخواست این دو

درجه، چنانچه در دعای برای او می گویی، "وَ أَعْطَاهُ الْوَسِيلَةَ وَ الْفَضِيلَةَ" (ببخش او را وسیلت و فضیلت)، چه فضیلت برای نبی است بر امتش از جهت این نسبتی که واسطه ای نیست در آن بین نبی و پروردگارش، و از این حیث این نسبت بلند از الله می گیرد و الله نازل می نماید بر او حکمت ها و احکام الهی را در نفسش و امت بدانچه در آن است مصالح ظاهری معیشتی دنیای آنها، و مصالح دینی اخراوی روحانی آنها. سپس، از آن حکمت ها و احکام در صورت های اوضاع شرعی فرعی، و اوامر و نواهی مرضی مرعی از حیث نسبت اولی، یعنی نبوت، می رسد به امت آنچه درخور احوالشان است و مناسب آنها و دعوت می کند آنها را سوی الله و تعبد نسبت به او در آنها و توسط آنها.

و بنا براین، هر نبی ای که انباء (خبر) از الله می دهد به امتش بدانچه امر فرموده است او را به انباءش از آنچه انباء فرموده است الله او را از خودش و دینش نبی ای ولی است، و لازم نیست که هر ولی ای نبی باشد. پس، نبی می گیرد نبوت و احکام شریعتش را با ولایتش، چه حقیقت ولایت قرب و سلطان و نصرت است، و برترین درجات قرب برداشته شدن وساطت است، چنانچه فرمود، "إِلَى مَعَ اللَّهِ وَفَتْ لَا يَسْغِي مَلَكٌ مُرْتَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ" (مرا با خدا وقتی است که نرسد به من هیچ فرشته مقرب و هیچ نبی فرستاده شده ای)، و نبوت نباشد مگر به واسطه فرشته ای که وحی می نماید به نبی.

پس، مشکات ولایت هرچند برای رسول الله است، و لیکن مخصوص قائم متعین در آن است، و درباره آن گفته می شود که آن مشکات خاتم اولیاء است، پس این معنی قول او- رضي الله عنه- است، "حتّى رسل نمی بینند آن را - هنگامی که می بینند آن را- مگر از مشکات خاتم اولیاء"، یعنی هنگامی که خدا شاهد می گرداند رسولان و انبیاء را بر علوم و اسرار که ویژه ولایت و قرب است، شاهد می گرداندشان از ولایت خاصّ محمد- صلی الله علیه و سلم- یا از حیث ولایت عامّه، به خصوص سرّ قدر را که منافی و مباین است علم آن با علم مقام دعوت از امر و نهی، چنانچه اشاره نمود بدان أبو العباس، خضر- علیه السلام- به موسی- علیه السلام- با قول خود- علیه السلام-، "مرا علمی است که خدا مرا آموخته است، و تو نمی دانی آن را، و تو را علمی است که خدا تو را آموخته است، و من نمی دانم آن را"، یعنی برای هیچ یک از ما شایسته نیست ظهور با آنچه مباین مرتبه و مقام اوست.

و نبی از حکمت های الهی می گیرد آنچه را برای او مقدّر شده است گرفتنش از جهت ولایتش بر سه گونه: حکمتی (حُکْمی؟) که اختصاص دارد به او دارد، نه به امتش، و حکمتی (حُکْمی؟) که شریک هستند در آن با او امتش، و حکمتی (حُکْمی؟) که اختصاص دارد به امتش، نه او، و نمی گیرد نبی این حکمت ها (حُکْم ها؟) را مگر از حیث مشکات ولایت.

سپس، چون نبوت نسبتی است بین خلق و نبی، به ناچار منقطع شود، یعنی نازل نمی شود فرشته بر احدی بعد رسول الله- صلی الله علیه و سلم- با شریعتی مخالف این شریعت تا ابد. پس، آن منقطع است به این خاطر.

و اما ولایت، غیر منقطع است، چرا که گرفتن از الله است و إلقاء آن، و تجلّی و تعلیم و إعلام و إلهام غیر منقطع است تا ابد از اولیاء الله، به خاطر آن که خدا خود را "الولی الحمید" نامیده است، و نبی و رسول ننماید است. و هنگامی که این سرّ مذکور نیز از شهود او - تعالی- با عین ثابتی مشهود رسل و انبیاء نیست مگر از مشکات خاتم ولی، سزاوارتر و واجب تر آن است که اولیاء شهود نمایند آن را مگر از همین مشکات. پس، فهم کن!